

«انتخابات» و رنج انتخاب

کاندیدای اصلاحات است. ایشان که از طنزنویسی به سردمداری باند موسوی در فیس بوک انتخاب شده اند، می خواهند بایک تیر چندتا نشان بزنند.

دوست سوم: دوست عزیز، من فکر می کنم بجای کنار زدن و یکی دیگر را آوردن که نیاز به انقلاب دارد، همین وضع موجود را کمی بهتر و قابل تحمل تر کنیم. بجای بحث های کلی در مورد ماهیت دولت ها و حکومت ها، هر جا که هستیم، گامی کوچک، حتی خیلی کوچک، در جهت بهتر شدن امور برداریم. آدم ها و جریان ها با ایده های بزرگ اما غیر عملی فراموش می شوند و مردم از آنها عبور می کنند.

دوست دوم در جواب ایشان: همان راهی که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مردم پیش گرفتند. شاه قوام را نخست وزیر کرد و مردم به خیابان ها آمدند و مصدق را ابقا کردند. اینکه ما عقب نشینی کنیم، همان کاری که خاتمی از خرداد ۷۶ آغاز کرد و شرایط را برای روی کار آوردن احمدی نژاد مهیا کرد را نباید بار دیگر امتحان کرد. ما باید اصرار کنیم که زیر بار خواسته ولی فقیه نمی رویم. ما نباید با التزام دادن به ولی فقیه عقب نشینی کنیم. بلکه باید با خواست منطقی خود کاندیدای مورد نظر مردم را به حکومت تحمیل کنیم و نه برعکس بر ما تحمیل کنند. اگر توجه کنید، حکومت و نه احمدی نژاد، برای رأی دارد پول تقسیم می کند و این یعنی اینکه مردم در موضع قدرت قرار گرفته اند.

و من نیز در تأیید همین دوست، در جواب دوست سوم می نویسم: آقای... گرامی، مردم حق دارند از انقلاب زده شده باشند، با توجه به آنچه دیدند. برای من هم نه تنها انقلاب مقدس نیست، بلکه در شرایط فعلی که هنوز هزار دسته ایم، نه شدنی است و نه مطلوب. من از تمام تلاش هایی که در جنبش سیاسی، اجتماعی و مدنی مستقل می شود جانبداری می کنم و با این هم موافقم که احمدی نژاد بهتر سیاست حاکم را تدارکات چپی بود و بهتر است کمی ساز ناهمگون در بالا هم وجود داشته باشد تا یک دفعه، هم سر نرود و هم کلاه، که مملکت فلک زده ما باشد. اما حرفم این است که گریه را به قول فرانسوی ها، گریه بنامیم و از آنچه درپیش است به نام انتخابات یاد نکنیم و به چشم مردم برای همیشه خاک نپاشیم.

فرصت دیالوگ در این میدان مجازی محدود است و همزمان انبوهی از مباحث فلسفی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی، هنری و غیره، ولو با نکتزدنی، از پیش چشم شما رد می شود. اما همین گفتگوی مختصر که درفضائی بسیار سالم و دوستانه شکل می گیرد، افکار مرا ساعت ها به خود مشغول می کند و از جمله، < صفحه ۷

هستم. از همین الان مایی که رای نمی دهیم، پیشاپیش متهم شده ایم که آمدن دوباره احمدی نژاد تقصیر ما است. بگذریم، مساله این است که عرصه سیاست، عرصه تخیل نیست. پرسش این است که در این دور باطل راه حل چیست؟

در جواب می گویم: «آقای... گرامی، من نظرم متوجه شخص خاصی، آنهم شما که ارادت ویژه دارم نیست. البته در فیس بوک هستند کسانی که از آزاد بودن این انتخابات صحبت می کنند و البته حق آنها است از آنچه می پسندند دفاع کنند، اما من یک درد مشترک را البته از فرسنگ ها دور از میهنم فریاد می کنم و آنهم این است که انسان های دمکرات، اعم از اینکه چه اعتقاد ایدنولوژیکی داشته باشند، باید نه گفتن را یاد بگیرند و در دام هایی که بر سر راهشان می گذارند و یکی هم همین است که چون درانتخابات پیشین شرکت نکردید احمدی نژاد آمد، نترسند. شما و من بهتر می دانیم که احمدی نژاد چرا آمد.

دوست اول: ورود احمدی نژاد به قدرت اجرایی، به طور قطع دلیل شکست اصلاحات در ایران است. مصیبت اینجا است که دوستان از ترس و لرزی که به جانانشان افتاده و کم کم احساس می کنند که موسوی ممکن است با اقبال توده ها مواجه نشود، دست پیش را گرفته اند و می گویند: شما که مخالف رای دادن هستید و رای هم نمی دهید، سبب ابقای احمدی نژاد می شوید.

می گویم: دقیقاً. از قدیم گفته اند طلبکار اگر یاد طلبش نکرد، بدهکار می شود. این آقایون به اصطلاح اصلاح طلب، یک بار هم شده از حقوق بی حق تر از خودشان دفاع کنند که از شمانی که خون دل خورده اید تا اثری از مدنیت در فرهنگ سیاسی امروز شکل بگیرد می خواهند که تنور انتخاباتشان را گرم کنید. منظورم ما و شمای نوعی است. امیدوارم حوصله شما و دیگر عزیزان را سر نبرده باشم.

دوست دوم: این سیاست را آقای ابراهیم نبوی در اتاق های گفتگویشان باب کردند و به همفکرانشان نیز دستور دادند دو کار را سرلوحه کار خود قرار دهید: یک اینکه رای ندادن برابر است با انتخاب احمدی نژاد و دیگر آنکه تا می توانید هیاو کنید که موسوی

دو سه هفته ای است به «کافه نادری» مجازی (فیس بوک) رفته ام و گوشه ای از آن را انتخاب کرده ام که تنش بیشتر به سیاست می خورد. البته از سیاست هم اینجا می بایست درک متفاوتی بیابیم و همینطور دوستانی جدید. چون از قدیمی ترها تقریباً خبری نیست یا به ندرت حضوری فعال دارند. برعکس، در میان نسل جدید، جوانان بسیاری را می بینید که فرز و فعال با گرایشات گوناگون اجتماعی و سیاسی در گردش اند.

در چنین فضائی سر صحبت باز کردن، بویژه اگر قرار باشد برای داخل و خارج از کشوری ها به یکسان قابل تحمل باشد، کار ساده ای نیست. اما چه کنم که نه می توانم دست از عادت چهل ساله بشویم و نه اگر ما با سیاست کاری نداشته باشیم، سیاست دست از سر ما برمی دارد. و از آنجا که این روزها بازار بحث انتخابات داغ است، سر درودل را در همین زمینه بازمی کنم و دوستانی محبت کرده به گفتگو می پیوندند. هرچند این تبادل نظر مخفی و محرمانه نیست، شاید به رسم گذشته بهتر باشد از ذکر اسامی دوستان به پرهیزم. بویژه اینکه بازگویی اش، تصمیمی است فردی و بی پرسش از آنها.

می نویسم: «پیش شرط انتخابات آزاد و جود مطبوعات آزاد، آزادی احزاب سیاسی، فقدان زندانی سیاسی و... می باشد انتخاباتی آزاد است که در فرآیند آن رژیم اجازه دستکاری نداشته باشد و نتایج آن به رسمیت شناخته شود. پس مفاهیم و ارزش ها را وارونه نسازیم. بگوئید راهی جز انتخاب بین بد و بدتر نداریم و پاهای خسته و نفس ها گرفته است تا لاف، تا ابد به دور خود نچرخیم.

از این انتخابات هم گذشت، اما بدانیم از سالها پیش، بیش از دو دهه است که انتخابات آزاد رایج ترین وسیله کنار زدن رژیم های دیکتاتوری با ماهیت و ترکیب های متفاوت بوده است. اما در هیچ یک از آنها، انتخابات آزاد بی مبارزه و تلاش حاصل نشده است. در هیچ کجا حکومت ها به دلخواه میدان را بر مخالفین و منتقدین خود نخواهند گشود.»

دوست اول می نویسد: اگر روی سخن شما با حکومتی ها است که هیچ! اما در این فضای فیس بوک، من ندیدم کسی ادعا کند که انتخابات حاضر، آزاد و کاملاً دمکراتیک است. حامیان این و آن هم اتفاقاً دعوایشان برسر رفتن احمدی نژاد است. من که رای نمی دهم را به دفاع از سیستم محکوم نکنید، من مدافع واقع بینی

صفحه ۶ <

می بینم حتی یک نفر پیدا نمی شود صریح، روشن و به قول معروف، از ته دل، مدافع این انتخابات باشد و یا اینکه بدون لرزش دست، بخواهد رأی خود را به نام یکی از چهار کاندیدای گذشته از فیلتر «شورای نگهبان» در ۲۲ خرداد به صندوق بیاورد. اما همگی بر این نکته انگشت می گذارند که ادامه روند موجود، بن بست است و قرار گرفتن سرنوشت کشور در هاله‌ای از ابهام.

از این فضای مجازی بیرون می آیم و همچون ماه‌های گذشته، به سراغ مطبوعات و سایت‌های اینترنتی داخل و خارج می‌روم. می‌بینم اینجا هم نویسندگان، تحلیل‌گران و مفسرین، حرف متفاوتی ندارند. دسته بزرگی، بعد از صغرا و کبراهای بسیار، نهایتاً به انتخاب بد از بدتر می‌اندیشند. و در میان دلایل آنها، باز هم پای دولت چهار ساله محمود احمدی نژاد در میان است و کمتر نشانی از امید به تحول و دگرگونی در سیاست و رفتار کل حاکمیت جمهوری اسلامی و ارائه‌ی طریقی هدفمند جهت خروج از ساختار ضد دموکراتیک آن. در اینجا است که بار دیگر سوال دوست اول پیش رویم قرار می‌گیرد که «عرصه سیاست، عرصه تخیل نیست، پرسش این است که در این دور باطل راه حل چیست؟» و می‌بینم که دست کم، ۱۲ سال است، از دوم خرداد ۷۶ تاکنون، این بخش از احزاب، سازمان‌ها و فعالین سیاسی دموکرات و مستقل و نیمه مستقل، از خود و یا منتقدین خود کرده‌اند و باز در لحظه انتخاب یا کنار «بد» قرار گرفته‌اند و یا نظاره‌گر صحنه بوده‌اند.

آیا برای برون‌رفت از این دوراهی بی‌سرانجام، راهی جز گفتگوی جدی و مبتنی بر شناخت عمیق ارزش‌های دموکراتیک و راه تحقق آن در جامعه امروز ایران می‌تواند وجود داشته باشد؟ آیا سیاست «برداشتن گام‌های کوچک»، نقش اپوزیسیون این رژیم را روز به روز در تحول مورد نیاز کوچکتر نکرده است؟ آیا تکرار این رفتار سیاسی در این دوره ۱۲ ساله، نمی‌رود به یک واقعیت رفتار اجتماعی و سیاسی جابخش‌کرده تبدیل شود؟ آیا اگر چنین انتخابی هدف استراتژیک گذار به دموکراسی در ایران است، بهتر نیست لااقل مدافعین آن کمر همت بالا زده و بجای برخورد سلبی با آنچه نمی‌خواهند، به اثبات حقانیت راه، برنامه و کاندیدای مورد پشتیبانی خود برخیزند؟

آیا منتقدین این هدف استراتژیک، (هرچند غیر منسجم) نباید سایه‌روشن مختصات استراتژی گذار مورد نظر خود را پیش بکشند و اگر امروز هم بار دیگر نظاره‌گر باشند، فردائی با چشم‌انداز تر پیش روی خود و مردم بگشایند؟ من شخصاً معتقدم که طیف مدافع گذار و یا تحول دموکراتیک در ساختار سیاسی، بار دیگر فرصتی را از دست داد، فرصتی که قرار نبود

به انقلاب بیانجامد اما می‌توانست صدای سومی باشد در دفاع از پرنسیپ‌های واقعی دموکراتیک، در فهم و درک متقابل نیروهای دموکرات از همدیگر. در مرجع شدن برای نیروهای اجتماعی در طبقات و اقشار مختلف و بلاخره در بنیان‌گذاری اپوزیسیونی قابل رویت و محاسبه در فردای این انتخابات.

می‌گویم از دست رفت برای اینکه بخش مهمی از آنها یا به ستادهای انتخاباتی دو کاندیدای به اصطلاح اصلاح طلب پیوستند یا به احزاب و شخصیت‌های حامی آنها تبدیل شدند و تأسف‌بارتر آن خواهد شد که به احتمال زیاد، از نتیجه این «انتخابات» همان گام کوچک هم بیرون نخواهد آمد. چراکه تمام عناصر و شواهد گواه این واقعیت است که نه تنها دوم خرداد دیگری در راه نیست، بلکه استثناء یک دوره‌ای شدن ریاست جمهوری احمدی نژاد هم در افق دیده نمی‌شود. چرا؟

احمدی نژاد امروز از چهار سال پیش در میان مردم شناخته شده‌تر است. پول نفت را بر سر سفره همگان نبرده است اما سیل بسیاری را چرب کرده است. حزب پادگانی، دستخوش گرفته و از تمام امکانات بازسازی و استحکام موقعیت خود برخوردار شده است. غروری موهوم حول پیشرفت‌های هسته‌ای در میان برخی از مردم شکل گرفته است و روشن‌گری پیرامون این سیاست در محدوده «امنیت ملی» است و جناح رقیب هم حرف متفاوتی در این زمینه ندارد و بلاخره تمام فرآیند این رأی‌گیری به صورت یکدست در کنترل همین جناح است، هرگونه دستکاری در تعداد و نتایج انتخابات ممکن و هیچ نشانی از اینکه جناح بازنده بخواهد خارج از نظام در پی سازمان دادن مقاومت باشد دیده نمی‌شود.

میزان آراء محسن رضانی، هرگاه تا روز انتخابات کناره‌گیری نکند، نمی‌تواند به مانعی در جهت ورود احمدی نژاد به دور دوم باشد. در دور دوم بخش مهمی از همین آراء به نفع رئیس جمهور فعلی به صندوق ریخته خواهد شد.

مهدی کروبی علیرغم پشتیبانی سیاسی‌ترین و پراگماتیست‌ترین چهره‌های اصلاح طلب درون نظام، در توده مردم شانس چندانی جهت صعود به دور دوم نخواهد داشت. مجموعه آراء وی به شمول شخصیت‌های پیش گفته، یکجا به جیب میرحسین موسوی که احتمالاً در دور دوم انتخابات حضور خواهد داشت ریخته نمی‌شود. در نتیجه، فردی به رقابت با احمدی نژاد در دور دوم خواهد رفت که حذف «مهندسی» شده آن برای بیت رهبری و حزب پادگانی ساده‌تر است.

هر گاه چنین سناریویی بسیار دور از واقعیت نباشد، باید گفت بازنده اصلی‌اش همان جنبش دموکراتیکی است که پیش‌تر نام بردم و متأسفانه تخم مرغ‌های خود را در دو سبد کروبی و موسوی چیده است.

می‌دانم که در شرایط دشواری قرار داریم. انتخاب راه پر رنج است اما باید واقع‌بین بود و دانست که ناکاشته را نمی‌توان درو کرد. این موقعیتی است که برای هر کشوری می‌تواند پیش بیاید. ۷ سال پیش در فرانسه شرایطی در دور دوم انتخابات پیش آمد که ژاک شیراک راستگرا در مقابل کاندیدای راست افراطی قرار داشت. نیروی چپ فرانسه بعد از فرنی می‌بایست یا صحنه را ترک کند یا از شیراک که رئیس جمهور وقت هم بود پشتیبانی نماید. می‌دانیم که اکثریت قریب به اتفاق، راه دوم را برگزیدند. شرایط دو رژیم و کاندیداها با ایران کاملاً متفاوت بود اما به یاد دارم یکی از رهبران چپ فرانسه، آقای ژان لوک ملانشون، این دشواری انتخاب را چنین خلاصه کرد که دستمالی به روی چشم‌هایم می‌بندم و دستکش به دست می‌کنم تا آلوده نشوم و رأی خود را به نفع شیراک به صندوق می‌اندازم. وی امروز برای پیشبرد ایده‌های خود از حزب سوسیالیست هم کناره گرفت تا به اتفاق یارانش حزب چپ فرانسه را بنیاد گذارد. اما متأسفانه گویا در میان فعالین سیاسی ما این استثناها دارند به قاعده تبدیل می‌شوند و پایداری بر ارزش‌های دموکراتیک استثناء. همه ما می‌دانیم به میزانی که در پائین و در میان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به ساختن نهادهای سیاسی، سندیکائی، صنفی، فرهنگی و مدافع حقوق ملی، شهروندی و حقوق بشر که ستون اصلی و عمده دموکراسی هستند همت کنیم، امکان دست‌یابی به حق حاکمیت خود بر سرنوشتمان، فراهم‌تر می‌گردد و چنانکه شاهدیم، رژیم نیز این چشم‌اسفندیار خود را دریافته است و از هیچ کوششی در جهت ضربه زدن به این جنبش‌ها و سرکوب فعالین آنها خودداری نمی‌کند. باز بخش عمده‌ای از انرژی و توان محدود سیاسی ما مصرف گرم کردن تنور انتخاباتی است که صحنه‌گردان آن صرفاً کارگزاران حکومت‌اند. □

